

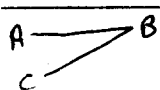
راهنمای مطالعه مسائل فلسفه ۲

نیم ترم دوم

(راهنمای است)

صفحه	سفر	توضیحات
۵۵	آخر	مفهوم 
۵۷	۱۰	به طور خلاصه، «ماهیت» (بدون هیچ قید) که همان کلمه طبیعی است بر سه قسم مخلوطه و مجرده و مطلقه تقسیم می شود، نه اینکه «ماهیت مطلقه» به دو قسم مخلوطه و مجرده تقسیم شود، زیرا در این صورت لازم می آید که ماهیت مطلقه در ضمن ماهیات مخلوطه و مجرده باشد و این تناقض است. [برای توضیح بیشتر، مثلا وقتی می گوئیم کلمه بر سه قسم اسم و فعل و حرف است، می توانیم بگوئیم «کلمه اسم» یعنی کلمه ای که اسم است، و در این هیچ مغایرتی نیست، اما نمی توانیم بگوئیم «ماهیت مطلقه مخلوطه» زیرا مطلقه و مخلوطه مغایرند.]
۵۷	۱۹	توضیح بیشتر اقسام کلمه : ۱- کلمه طبیعی : هر کلمه که ذهن آن را از موجودات عینی و جزئی استخراج کرده باشد، مثل «انسان» که وجه مشترک حسن و حسین و بریم و ... است یا حیوان که وجه مشترک رستم و چیت و ... است یا قرصه که وجه مشترک کعبه زنگنه و خون و لاله و ... است یا رنگی که وجه مشترک آسمان و برگ و گل و ... است. این قسم کلمه بر جزئیات حمل می شود مثلا می گوئیم حسن انسان است یا حسن حیوان است. ۲- کلمه منطقی = هر کلمه که ذهن آن را از امور ذهنی استخراج کرده باشد و صدق عینی و خارجی نداشته باشد مثل «نوع» یا «جنس» که از مفاهیم انسان و روباه و سگ (نوع) و حیوان و رنگ و غیره (جنس) گرفته شده اند و نمی توان آنرا را بر هیچ موجود عینی حمل کرد، یعنی هیچ چیز در عالم خارج وجود ندارد که به آن اشاره کنیم و بگوئیم این نوع است یا جنس است. [کلمه منطقی نیز بر مفاهیم ذهنی حمل می شود، مثلا می گوئیم انسان نوع است که در این قضیه منظور از انسان مفهوم ذهنی آن است، نه مصداق آن] ۳- کلمه عقلی = وقتی کلمه طبیعی را با قید کلمه بودن ذکر کنیم کلمه عقلی حاصل می شود، مثل «انسان کلمه» یا «قرصه کلمه» که دیگر نمی توان آنرا را بر جزئیات حمل کرد.
۵۷	۲۶ و ۲۵	داشتن تباها یا بی وجود دارد که به این صورت باید اصلاح شود : «... قابل تطبیق بر مصداق متعذر نیست مثل اینکه بگوئیم حیوان جنس است.»
۵۸	۴	برای یاد آوری معقولات اولیه و ثانویه منطقی رجوع کنید به صفحه ۳۳ جزوه منطق جدید ۱۵۵
۵۸	۵	این مطلب اشاره به همان اختلاف مشهور افلاطون و ارسطو است که افلاطون کلیات را وجود حقیقی و جزئیات را سایه آن می پنداشت و ارسطو جزئیات را وجود حقیقی و کلیات را

صفحه	سطر	توضیحات
		ذهنی می دانند. نظر دیگری که در جزوه به آن اشاره می شود با هر دوی اینها متفاوت است به این صورت که کلمه و جزئی هر دو وجود حقیقت خارجی دارند، مثلاً در همه انسانها چیزی مشترک بنام انسان وجود دارد که تفاوتش بین انسانهای مختلف تنها از لحاظ عدد است، مثل دوشی و فرضی کاملاً یکسان که هیچ تفاوتی باهم نداشته باشند.
۵۸	۲۵	الاعیان الثابتة ما شئت راحة الوجود منظور از اعیان ثابتة ماهیات اند در رتبه ای که در علم الهی موجودند و وجود خارجی نیافته اند. «عیان» هستند چون خارج از ذهن انسانند و «ثابت» اند چون وجود علمی دارند (در علم الهی) «ذاتی» منفرد.
۵۹	۸	وَمَا الْخَلْقُ فِي التَّمَثَالِ إِلَّا كَالنَّجْمَةِ وَلَكِنَّ يَذُوبُ النَّجْمُ تَرْفَعُ حَلْمُهُ وَأَنْتَ لَهَا الْمَاءُ الَّذِي هُوَ نَابِغٌ وَيُفْضِعُ حَلْمَ الْمَاءِ وَالْأَمْوَاجُ مخلوقات در مثال جز مانند نج نیستند، درحالی که تو مانند آب چشمه ای. اما وقتی نج ذوب شود حکم نج از میان می رود و حکم آب به میان می آید و این به وقوع می پیوندد. در این مثال وجود به آب و ماهیت به نج تشبیه شده است، چون نج حالت محدودی از آب است همانطور که ماهیت حد وجود است.
۵۹	۱۱	وَالْبَحْرُ جَمْعٌ عَلَى مَا كَانَ فِي قَدَمٍ إِنَّ الْكَوَادِرَ أَمْوَاجٌ وَأَسْبَاحٌ دریا همان دریایی است که از قدیم بوده است و امواج و امواج این دریا هستند که حقیقتی ندارند و فقط ظاهرند. در این مثال وجود به دریا و ماهیت به موج تشبیه شده است.
۶۰	۵	منظور از اینکه به صورت ذاتی موضوع هیچ مفهومی قرار نمی گیرند « آن است که چون مقولات جنس الاحیان هستند، یعنی جنسی فوق آن نیست و در نتیجه فصل و نوع هم ندارند، پس هیچ چیز برای آن ذاتی نیست (به یاد دارید که کلمه ذاتی تنها سه قسم داشت: جنس، نوع، فصل). پس هر چه بر مقولات حمل شود محل ذاتی نیست.
۶۰	۱۳	تعریف به رسم تعریف است که شامل اراض باشد، و از میان انواع تعاریفی که در درس منطق خوانده اید تنها رسم تام و رسم ناقص، بلکه خاصه مرکبه را نیز شامل می شود. در اینجا منظور از تعریف به رسم همان خاصه مرکبه است، چون دیدیم که مقولات دارای ذاتیات نیستند.
۶۰	۱۸	به عبارت دیگر، اگر ماهیتی در دو مقوله باشد، آن دو مقوله باهم میانجی نخواهند بود، بلکه بین آنها عدم و خصوص من وجه برقرار می شود و این برخلاف نکته شماره ۲ است.
۶۰	۲۰	نکته ۲ نتیجه نکته ۳ است.
۶۱	۳۵	جوهر همان وجود نفسی، و عرض همان وجود رابطی است.
۶۱	۱۰	منظور از حکما، حکمای مشاء است، چون در این مورد هم بین حکمای مختلف تفاوت عقیده هست.
۶۱	۲۴-۲۰	چون ماده و صورت هر یک در تحقق یافتن به دیگری محتاج است، نه اینکه فقط یکی محتاج دیگری باشد، لذا هر دو را جوهر دانسته اند.
۶۲	۸	مثل نقطه B که در مشترک پاره خطوط AB و BC است و به هر دو تعلق دارد.



۱۸	۶۲	مثلاً متر واحد اندازه گیری طول است . حال اگر یک متر واحد قسمت کنیم ، واحد اندازه گیری سانتیمتر خواهد شد و دیگر یک متر واحد نخواهد بود ، بلکه صد واحد می شود .
۱۹	۶۲	قارّ الذات یعنی ذاتش قوار و دوام دارد .
۲۰	۶۲	بسم تعلیمی همان شکل فضائی در هندسه است که آن را مجرد از ماده در نظری می گیرند . هر جسمی سواى اینکه از چه جنسی باشد دارای شکل خاصی است که بر آن عاقل شده است چنانکه مقدار معینی از یک ماده را می توان به اشکال مختلف بکعب و هم و غیره در آورد و یا می توان از مواد مختلفی اشیاىی ساخت که شکل آنرا کاملاً یکسان باشد .
۱۶	۶۳	در مورد مقوله اضافه رجوع کنید به صفحه ۸۸ ، تقابل تفایف .
۱۱	۶۴	کیمیاب ← کیمیات
۱۴	۶۵	در صفحه ۷۴ جزوه توضیح داده شده است .
۵	۶۷	برای جمع کنید به درس تاریخ فلسفه و مسائل فلسفه ! در مورد نظریه هیوم (که مقدم علیت را حاصل تجربه می داند) و نظریه کانت (که علیت را از مفاهیم می داند که از تجربه انتزاع زنده ولی با آن مطابقت دارد) .
۸	۶۷	معنون گفته این سینا آن است که مجربات امور هستند که حسن یا مصلحت قیاس (و نه حسن نزه) موجب تصدیق آنرا می شود ، به این ترتیب که وقتی وجود چیزی برای حواس مانندگردد ، مثلاً مکرراً مشاهده کنیم که داروئی اثری خاص دارد یا ستاره ای حرکات مشابه را تکرار می کند ، این تکرار همراه با قیاسی که در ذهن ما صورت می بندد تجربه را می سازد . مثلاً می گوئیم اگر اثر این دارو اتفاق باشد و نه از تعقضای طبیعی آن ، پس این اثر در همه این موارد بدون اختلاف تکرار نمی شود ، پس باید این اثر از سنون و حواس دارو باشد .
۳	۷۰	توجه داشته باشید که در این برهان از این فرض استفاده شده است که اگر الف علت ب باشد ، علت عدم ب هم عدم الف است . دیگر آنکه ، عدم ب ، هر دو سن به عنوان یک معلول مستقل در نظر گرفته شده است . پس خلاصه این برهان (برهان خلف) چنین است : اگر الف باشد و ب ضروری نباشد ، پس الف هست و «عدم ب» ممکن است . به عبارتی ممکن است الف باشد و ب نباشد ، یعنی الف باشد و «عدم ب» نیز باشد . اما اگر «عدم ب» باشد ، علت آن یعنی «عدم الف» نیز هست . پس ممکن است الف باشد و «عدم الف» نیز باشد و این تناقض است . پس فرض اینکه الف باشد و ب ضروری نباشد غلط بود .
۱۶	۷۰	مثلاً وقتی دست حرکت می کند و انگشت نیز به حرکت می آید در حقیقت یک عمل بیشتر صورت گرفته است ، اما ذهن ما تمایزی قائل می شود و علت و معلول را از هم جدا می کند .
۲۳	۷۰	صدفه یعنی تعادف یا معلول بدون علت .
۶	۷۱	از الوجب بالاختیار لا ینافی الاختیار " منظور این است که ضرورت اصل علیت به اراده الهی حاصل شده است . خدا مختار بود که جهان را طوری خلق کند که اصل علیت بر آن

توضیحات

صفحه	سفر	
		هاتم نباشد ، اما اراده اش بر این قرار گرفت که همه جا اصل عملیت حاکم باشد .
۷۲	۱۹	برهان اول این است که اگر چیزی هم علت الف باشد و هم علت غیر الف دو جنبه در آن وجود دارد و دیگر از این لحاظ واحد نیست . برهان دوم که به همین برهان شباهت دارد بر اصل سخیت علت و معلول تأکیدی کند و از این راه به کثرت علت می رسد ، اما برهان اول ربطی به سخیت ندارد .
۷۵	۱۴	می توان به این صورت بیان کرد که از یک سلسله را که از دو طرف محدود است در نظر بگیریم ، دو عضو اول و آخر ، طرف هستند و بقیه اعضاء ، وسط . حال هر چه در اعضاء جدید به یک طرف سلسله اضافه کنیم بالاخره آخرین آن طرف است و برعکس ، اگر طرف را برداریم ، عضوی که قبل از آن بوده حرف خواهد شد . پس سلسله بدون طرف ممکن نیست .
۷۶	۲۶	در فاعل بالرفعا مملی که فاعل انجام می دهد ، همان آگاهی و علم است .
آخر	۷۶	علم تفصیلی یعنی علم به جزئیات ، در مقابل علم اجمالی یعنی علم به کلیات . بعضی فلاسفه معتقدند که خداوند به کائنات علم تفصیلی ندارد ، زیرا جزئیات متغیرند پس علم خدا هم متغیر می شود ، در حالی که تغییر به ذات باقی راه ندارد ، پس علم خدا به کائنات اجمالی است . برای توضیح بیشتر به مطالعات تطبیقی در فلسفه اسلامی قسمت مناقشه قرآنی با حکمای مشاء رجوع کنید .
۶	۷۷	منظور این است که همان تصور سقوط ، علت واقع سقوط او باشد . یعنی علم به چیزی آن را ایجاد کند . (توجه داشته باشید که این مباحث در مورد فاعلیت خداست و مثالیها نارسانست)
۸	۷۷	ملاحظه را که معتقد به وحدت تشکیلی وجود است و هر موجودی را درجه صغیرتی نسبت به خدا که وجود مطلق است می داند ، به علت همین اعتقاد همه موجودات را کمالات الهی و فاعلیت خدا نسبت به آنرا مانند فاعلیت انسان به کمالات خودش می داند .
۱۳	۷۷	فاعل بالتسخیر فاعلی است که به فعل خود شاعر باشد ، اما فعلش بدون دخالت اختیارش باشد ، با وجود آنکه از نشان آن اختیار داشتن باشد ، یعنی می تواند آن کار را به اختیار خودش هم انجام دهد .
۱۶	۷۹	إِذْ مَقَّصْنِي الْحِكْمَةَ وَالْعِنَايَةَ اِيضًا كُلِّ مَمْلُوكٍ لِعِنَايَةِ هر مملک الوجود غایتی دارد که حکمت و عنایت الهی آن مملک را به غایت خود می رساند .
آخر	۷۹	به عبارت دیگر ، فعل خدا نمی تواند غایتی داشته باشد ، زیرا داشتن غایت نشانه نقص و احتیاج است .
۷	۸۱	مبدأ علمی ← مبدأ مملی
۵	۸۳	الوحدۃ کمثل ما ساقوا اعم الاشیا نهر اعرفها وحدت مثل آنچه مساوق آن است (یعنی وجود) ، عامترین چیزها و درستی معروفترین

صفحه	سطر	توضیحات
		آنهاست . رجوع کنید به سطر ۱۵ همین صفحه
۸۳	۱۵	مثال دیگر : انسان و ناطق در مفهوم مساوقند ، چون اولاً مساویند یعنی هر انسانی ناطق است و هر ناطق انسان است ، ثانیاً یک موجود از همان لحاظ که ناطق است انسان است اما مفاهیم انسان و ضاحک اگر چه مساویند ولی مساوق نیستند ، زیرا یک موجود را از آن جهت که ضاحک است انسان نمی دانیم .
۸۵	۱۲	فروق احد و واحد : احد یکین است که تکرار نمی شود ، اما واحد یکین است که قابل تکرار است و همه اعداد از آن ساخته می شوند . در عرفان و فلسفه ، ذات الهی را از آن رو که وحدت نفس است به احد تشبیه می کنند و صادر اول از حق را که منشأ کلمات است به واحد .
۸۵	۱۶	واحد خصیصی شامل هر یک از موجودات عالم امکان می شود مثل یک انسان یا یک سنگ زیرا وجود و وحدت مساوق یکدیگرند .
۸۵	۲۲	واحد عمومی مفهومی شامل اغلب مفاهیم می شود ، زیرا خود مفهوم واحد ، اما مصادر آن گیرند .
۸۵	۲۵	واحد عمومی وجودی ، بر اساس اعتقاد به وحدت وجود ، همان اول صادر از حق است که وجودش در همه موجودات عالم جاری شده است .
۸۹	۷	تقابل عدم و ملکه (یا عدم و قنیه = کسب شده و بدست آمده) : تقابل عدم و ملکه ، مانند تناقض ، قابل دوام است که یکین وجودی و دیگری عدمی است ، برخلاف تقابل قنایف و تضاد که بین دوام وجودی است . ملکه به لحاظی که نزد جمهور مشهور است عبارت است از قدرت چیزی بر انجام امری که از شأن او در وجود است که در هر وقتی که بخواهد آن را انجام دهد ، مثل قدرت انسان و یا حیوان بر دیدن اشیاء . وعدم عبارت است از انتقای این قدرت از آن شیء و در زمانی که نشان آن این است که این قدرت را داشته باشد مانند ناپیایی دانشان و یا حیوان در زمانی که چشمش باز شده باشد ؛ اما در سنگ که فاقد استعداد بنیائی است یا در چوبه شیر و گداز در وقتی که چشمش هنوز باز نشده است به تقابل بنیائی و ناپیائی تقابل عدم و ملکه گفته نمی شود ، چون در شأن آن ناپیائی نیست اما تقابل عدم و ملکه حقیقی (به نظر ملا همدانی) وقتی است که در خود آن شیء یا بعضی مقدمات آن مثل نوع و جنس امکان وجود آن امر باشد . بنا بر این ناپیائی در چوبه شیر و گداز عدم ملکه حقیقی است و یا بی ریش بودن در پسر بچه ها و زنان ، چون در نوع انسان امکان ریش داشتن وجود دارد . به این ترتیب تقابل عدم و ملکه حقیقی اهم است از مشهوری .
۹۱	۱۲	در مورد تقدم ذهنی به جزوه متن تاریخ فلسفه ، قسمت میرداماد ، مراجعه کنید .
۹۳	۱۶	عدم ذاتی یعنی اینکه وجود شیء و جزو ماهیت و ذات آن نباشد و شامل تمام ممکن الوجودها می شود . پس یک موجود ممکن ، در عین وجود ، ذاتاً معدوم است .
۹۸	۱۵	حرکات عرضی یعنی تعینات است که در اعراض یک جوهر رخ می دهد ، مثل تغییر مکان یا رنگ یا مقدار .
۹۸	۱۸	در مورد حرکت جوهری به صفحات ۱۰۰ و ۱۰۱ جزوه مراجعه کنید .
۹۹	۹	آیا فاعل حرکت خود می تواند متحرک باشد ← آیا فاعل حرکت می تواند خود متحرک باشد

۱۰۱	۱۲	صورتی ما یعنی صورتی مبهم و نامستعین
۱۰۲	۲۰	امکان ایدئال یعنی امکان ذهنی
۱۰۲	آخر	نیدتن فضا و زمان را مطلق و مستقل از اجسام می داند و آنرا را واسطه تعلق علم خداوند به امور عالم می پندارد .
۱۰۳	۱۰	چون به سوس امکان در حرکت و سیری دیا لکتیکه است . این حرکت چنان برای تحقق کامل روح مطلق ، مفهوم زمان را در ذهن انسان ایجاد می کند .
۱۰۳	۱۴	زمان را دارای دو مفهوم عقلی و شهودی دانسته اند . بولسون زمان عقلی را توهم و زمان شهودی را زمان واقعی می داند . مثلا وقتی در حالت انتظار فکری کنیم ساعتها گذشته است اما ساعت نشان می دهد که فقط چند دقیقه گذشته است ، آنچه واقعی است احساس ماست ، نه حرکت عقربه ها .
۱۰۴	۱۲	برای فهم بهتر این موضوع نیز می توانید به نظر پیراماد در جزوه تاریخ فلسفه مراجعه کنید .
۱۰۵	آخر	معقولات ثانیه منطقی با معقولات ثانیه فلسفی تفاوت دارند . در مورد تفاوت آنرا به صفحه ۹۲ شرح منظومه می توانید رجوع کنید . خلاصه مطلب این است که معقولات به سه دسته تقسیم می شوند : معقولات اولیه از امور جزئی و شسوس انتزاع شده اند ، اختصاص به نوع یا جنس یا مقوله خاصی دارند و می توان آنرا را بر امور جزئی حمل کرد ، مانند انسان ، حیوان ، گیاه ، سبز ، سرد و غیره که می توان گفت « سقراط انسان است » یا « این سبز است » ؟ معقولات ثانیه منطقی از معقولات اولیه انتزاع شده اند ، اختصاص به مقوله خاصی ندارند و بر امور جزئی حمل نمی شوند و عارض نمی شوند ، مانند نوع یا جنس که نمی توان گفت « سقراط نوع است » یا « سقراط دارای نوع است » ، معقولات ثانیه فلسفی اگر چه مانند معقولات ثانیه منطقی از جنس انتزاع شده اند و اختصاص به مقوله خاصی ندارند و بر امور جزئی حمل نمی شوند ، اما بر امور جزئی عارض می شوند ، مانند وحدت و کثرت ، وجود و عدم ، وجود و امکان که نمی توان گفت « سقراط امکان است » اما می توان گفت « سقراط ممکن است » .
۱۰۶	۱۱	همانطور که نقطه یک مفهوم ذهنی است و صدق خارجی ندارد ، به طوری که بیست (ونقطه می توان بیست نقطه فرض کرد و هیچ بعدی ندارد ، « آن » هم صرفاً مفهومی ذهنی است که دارای استواریت و صدق خارجی ندارد .
۱۰۶	۲۰	در مورد ثبوت وجود به صفحه ۲۰ ، سطر ۲ ، ثبوت مفاهیم اعتباری ، رجوع کنید .